

منابع فلسفی ماتریالیزم مادی غرب

(۱) این مقاله محصول تحقیقات پرارزش فاضلانۀ « ماد کارت مار کوس » دوشیزه گرانمایه امریکائی است که در نتیجه مطالعات دقیق و کنجکاوی های عمیق بکیش مقدس اسلام گرا ایمده است. مترجم آنرا از مجله «اسلامیک ریویو» ترجمه نموده و در دسترس مطالعه خواننده گان « مکتب اسلام » گذارده است .

کشورهای اسلامی یکی از دو امر را باید انتخاب کنند : یا فلسفه مادی غرب یا قرآن .
جمع بین هر دو امکان ندارد

با وجود تضاد محسوس و مشهود در جزئیات عقیده (دکترین) و رقابت سیاسی، که در بین اروپای مسیحی قرون وسطی و جهان اسلام وجود داشته معذک این دو دستگاه ، در یک نوع میراث اساسی و اصولی بایکدیگر سهیم و شریک بوده اند .

مسیحیان و مسلمانان هر دو در مسئله راجع برستگاری ابدی در زندگانی بعد از مرگ دارای یک عقیده و یک نظر بوده اند و باین موضوع علاقه یکنواختی نشان داده اند . مسیحیان و مسلمین هر دو ؛ عقیده داشته اند که ارزشهای ادبی و اخلاقی را ، خداوند در کتابهای مقدس پیغمبران الهام کرده ، و این ارزشها جنبه عمومی و کلی و ابدی داشته اند و کسانی که در مورد عصیان و تغلف از اجرای احکام الهی ، راجع بنتیجه هولناک غیر قابل وصفی ، شک داشتند ؛ افرام مدودی بوده اند .

تسلیم و انقیاد بارادة خدامقرون باعشق و مسرت ، در طول دوران زندگی ، در این جهان ، بطور کلی ، مورد تصدیق همگان بوده و همه باور داشتند که این معانی ، برکت و نجات و برستگاری ابدی را در جهان آینده تضمین میکنند .

ارزشهای مشترک مذهبی که مورد اتفاق اروپای مسیحی قرون وسطی و جهان اسلام بود در نتیجه مبادله فرهنگی آزاد که مافوق همه تضادهای مذهبی بود، بیشتر از پیشتر تقویت و تأیید شد، جنگهای شدید و بردامنه اسپانیا مانع آن نگردید که هزاران محقق مسیحی از دانشگاههای عظیم قرطبه و اشبیلیه و غرناطه و شمال آفریقا بهره مند گردند.

پاپ سیلستر دوم (۱۰۰۳-۹۳۰ م) که ارقام هندسی عربی و «صفر» و همچنین عملیات حساب اعدادی را با اروپا انتقال داد تحصیلاثرش را در دانشگاه قروین بیان رسانیده بود. فلاسفه اسلام و فلاسفه مسیحی هر دو میکوشیدند که عقاید مربوط بکیش خودشان را بامنطق ارسطو تطبیق دهند، این موضوع اتفاقی نیست که «سنتماس اکیناس» با اینکه در نوشته هایش با اسلام معترض بود، معذک با کمال شور و علاقه از تحقیقات فلسفی ابن سینا و غزالی و ابن رشد استفاده میکرد، و شاگرد مکتب فلسفی آنان بود نظر باین مسابقه، تعجب ندارد که «کمدی الهی دانسته» و شرح مبسوط معراج پیغمبر (ص) و سیر در هفت آسمان را که ابن عربی نگاشته آنقدر شبیه یکدیگر باشند با اینکه سن فرانسیس افاسیس، و ابن الفرید شاعر و عارف بزرگ عرب، آنقدر با یکدیگر دوست شده باشند؛ و همین نکته بهترین وجهی رابطه معنوی فیما بین اروپای مسیحی قرون وسطی و جهان اسلام را نشان میدهد.

ظهور تمدن غرب نتیجه مبارزه با قدرت کلیسیا بود.

از آغاز پیدایش «رنسانس» یا نهضت علمی جدید اروپا جهان اسلام و محافل علمی اروپا برود از یکدیگر بیشتر فاصله گرفتند؛ آنگاه با توسعه شهرها و پیشرفت روزافزون تجارت، نفوذ کلیسیا که تا آنوقت در مجامع و محافل شهری قدرت قاطعی شناخته میشد، در نظر طبقه متوسط از بین رفت؛ سپس با حمایت و پشتیبانی قدرتهای سلطنتی متمرکز ارتش قوت گرفت، در نتیجه، نفوذ اشراف زایل گردید، و املاکشان به تصرف لشکریان درآمد.

از آن پس پادشاهان و بانکداران و بازرگانان جانشین کلیسا گردیده؛ حامی و نگهبان هنر و دانش شدند، بالاخره پس از آنکه همه عنایات و اهتمام مردم صرف پرورش دادن استعداد های شخصی گردید؛ و بعد اکثر امکان؛ بدون توجه بعالم آخرت؛ کوشش همگانی مصروف توسعه و تکامل فردی شد، تا اینکه رشد فردی بعداعلی برسد، بطوریکه در حال حاضر همه میدانیم و می بینیم، تمدن جدید غرب بوجود آمد.

مروجین و محققین و مؤسسين «رنسانس» با شور و شوق تمام؛ بمعارف قدیم یونان

وروم روی آوردند ، تا از آن منابع الهام بهره بگیرند ، از آنجائیکه ایمان با آزادی مطلق فکر جایگزین ایمان بخدا گردید ، طرفداران و محققین نهضت علمی جدید مجوزی بدست آوردند ، تا بوسیله این فلسفه‌های دوران بت پرستی که بیش از هر چیزی مسأله عیش و عشرت و خوشگذرانی در این جهان را تأیید میکرد ، عقیده‌هایی که در روابط معنوی با کلیسا بوجود آمده بود محکمتر شود ، و از کلیسا بیشتر دور شوند . ایده آل و طرز تفکر عزلت جویی و انزوا طلبی که در قرون وسطی رواج داشت ؛ این روزها مورد نفرت قرار گرفت ، و با نظر مسخره بدان می‌نگریستند . کار این جریان بجائی رسید که دنیا پرستی و عشق بمال و هوس افزون طلبی ، حتی دستگاه کلیسا را نیز فاسد کرد ، بعدیکه تشریفات و تجملات دستگاه پاپا و کشیشان بزرگو کوچک و مقدسین ، با تجملات دربارهای سلاطین و فرمانروایان عرفی چندان فرقی نداشت ؛

اصلاحات « پروتستان » چنان ضربتی بر مسیحیت وارد ساخت که تا امروز بهبود نیافته است هارتین سوئر باین مقدار قانع نشد که کلیسا را تصفیه کند و معایب و مفاسد آنرا از بین ببرد ، بلکه کاملاً با کلیسا قطع رابطه کرد ؛ و تصمیم گرفت که خودش کیش و مذهبی بوجود آورد . این قطع رابطه با کلیسای روم ، برخلاف آنچه تصور شده ، آنقدرها معلول معایب و مفاسد کلیسا نبود ، ولی از آنجائیکه حیات اقتصادی پیشرفت کرد و تزیاید گرفت و ازدیاد ثروت بصورت پیچیده و غامضی درآمد ، طبقه کاسب و بازرگان آلمان بیش از پیش بدشمنی با عزلت و انزوا می‌آمیخته بقداست برخاست . بدینجهت جنبه‌های معنوی و روحانی کلیسا بی‌قدر و قیمت شد ، و از نفوذ کلیسای رم کاست . در برابر امور معنوی و روحانی ، مردم بجمع آوری ثروت و تهیه وسائل رفاه و آسایش زندگی پرداخته . و تقویت این جنبه‌ها از آثار و علائم محسوس و مشهود نعمت الهی تلقی کردند ، و آنگاه فقرا را در حکم عذاب و مجازات ، و گوشه گیری و انزوا را بمنزله خود - خواهی ، و تفکر و تمیق در معنویات رامهمل و ناچیز انگاشتند ؛ (۱) .

(۱) محمد علی زغبی ، محقق عالیمقام کتاب « الماسونیه » یا فراماسیون در صفحه ۱۵۰ - ۱۴۸ همان کتاب میگوید : « اطلاعات مورخین بیچاره درباره تأسیس فراماسیون بسیار سطحی است نمیدانند که مبارزه هانری هشتم پادشاه انگلیس با کلیسیا بدستور مادرش (که یهودی بوده) صورت گرفت و نیز همین زن یهودی نژاد قبلاً پدرو هانری را وادار کرد که علیه دولت روم و علیه همه ادیان جهان اعلان جنگ بدهد و او هم این کار را کرد : مذهب انگلیکن را که هانری انتخاب کرد بوده پروتستان است و پروتستان و ...

قیام لوتر علیه مقام پاپ و الغای اصول کشیشی و روحانیت و از بین بردن شعائر مذهبی، و تقدیس و تکریم قدسیین؛ عده‌ای از متفکرین اسلام را دچار این شبهه کرد که روش پروتستانی دلیل آن است که مسیحیت از این بیعت با اسلام نزدیکتر خواهد شد، ولی توجه دقیق در این موضوع بما نشان خواهد داد که این نیک بینی، چقدر بی اساس بوده است.

پس از آنکه اعتبار و قدرت کلیسا از بین رفت؛ و این فکر بمیان آمد که بجای اعتبار دادن بکلیسا بایستی کتب مقدس و متون آنرا معتبر دانست، هر کسی بخود حق داد که آنچه را از انجیل می فهمد، بدان عمل کند؛ و هر کس میتواند بدلیخواه خودش آنرا تفسیر و تعبیر نماید. نتیجه این عمل این شد که هر فردی مطابق توهم و ذوق و سلیقه خود و باقتضای شرائط خصوصی آنچه را از انجیل می پسندد انتخاب کند و آنچه را نمی پسندد طرد نماید. علاوه بر این رهبران پروتستان، زبان لاتین را که لسان علمی و بین المللی بود از بین بردند و انجیل را بزبانهای محلی ترجمه کردند و از این راه نیز فساد دیگری بوجود آمد و بسیاری از مشترکات عقیدتی از بین رفت (۱).

فراماسیون، دو خواهری هستند که علیه کاتولیک و سایر ادیان جهان در یک جبهه می جنگند. مذهب پروتستانی بدست جهود و برای خدمت بجهود تأسیس شد و به همین جهت در اواخر صد هانفر از اقطاب پروتستانی برای کمک به صهیونیسم کم خدمت بستند و اشخاصی از قبیل: روزولت و ترومین و اینرهاور را برای تقویت جهودها تشویق کردند و بالاخره مورخین بیچاره ما نمیدانند که پروتستان برای فراماسیون در حکم «همزه وصل» است. آری انقلاب کاتولیکی لوتری بدست «لوتر» مولود نقشه فراماسیون است و مذهب پروتستان که علی الظاهر بدست «لوتر» و در واقع بدست جهودها بوجود آمده به «دو هزار و هشت فرقه» میرسد. علاوه از این هانشر فلسفه مادی و العاد که فراماسون و جهودها در نشر آن میکوشند؛ برای از بین بردن کلیه ادیان (غیر از کیش یهود) است تا حکومت جهود در جهان استقرار یابد (مترجم)

(۱) چه بسیار از متجددین بی بصیرت و کم عمق ما که از لحاظ معارف دینی در زمره عوامند و حتی زبان مادری شانرا بخوبی نمیدانند؛ سالها است این بحث را راجع بقرآن کریم پیش آورده و نمی فهمند که بهیچوجه این عمل امکان پذیر نیست و اگر خدای نکرده بچنین جسارتی دست یابند: معلوم نیست چه هرج و مرج فکری و عقیدتی بوجود خواهد آمد؛ (مترجم)

زایل کردن قدرت پاپ و از بین بردن زبان لاتین موجب پیدایش حس ناسیونالیزم یا ملت پرستی گردید. در همه کشورهای پروتستانی کلیسای ملی جداگانه ای تحت نظارت دولت تأمین شد! تا اینکه قدرت روحانی و معنوی مذاهب ناگزیر شد که تابع منافع و مصالح سیاستهای عرفی قرار گیرد. و در نتیجه این عمل بجای يك دستگاه مسیحیت مقتدر و یکنواخت، فرقه‌های کوچک ضعیفی بوجود آمدند که هر يك دارای شکل محدود خاصی بودند.

در تئولوژی (فقه) پروتستان مسئله نجات و رستگاری عبارت از این بود که : خداوند بهر کسی سهمی از عمل نیک و تقوا داده است و این امر هیچگونه رابطه‌ای با سطح اخلاق و اعمال او ندارد! (۱) در این مرحله که دیگر ارزشهای اخلاقی منوط باین نبود که با موازین ماوراء الطبیعه تطبیق شود! پیروان ماریتن لوتر آزاد بودند که هر کاری را میخواستند و می‌خواهند بکنند و دیگر خود را محتاج به تعلیمات خدا و توجه بجهان آخرت نمی‌دیدند.

فقه پروتستان که ایمان مذهبی را صرفاً بک موضوع شخصی میدانست باین نتیجه منتهی شد که بالاخره بصورت يك چیزی درآمد که از هر جهت مجزای از زندگی عمومی روزانه شناخته شود (۲) سپس طولی نکشید که طریقه پروتستانی در نظر بسیاری از افراد باین صورت درآمد که ملاحظه میشود، باین معنی که تجلیات و تظاهرات آن منحصر بروز یکشنبه گردید در صورتیکه سایر روزهای هفته باید صرف فعالیتها کامیابهای مادی و کوششهای ملی گردد!

آزادی که بدین ترتیب بدست آمده بود، توجه علمای غرب را بسوی دانشگاههای اسلامی اسپانیا معطوف نمود؛ باین بیان که: بعد از پیدایش مجدد فرهنگ اروپائی، علماء و محققین قرون وسطی باشوق و شور تمام درصدد تحقیق و تدقیق علوم طبیعی که در کتابخانه‌ها و دانشگاههای اسلامی اسپانیا ذخیره شده بود، برآمدند. مسلمین نه فقط آثار کتبی افلاطون و ارسطو را حفظ و ضبط کرده بودند بلکه همه معانی و مفاهیم آنرا

(۱) مانند بسیاری از درویش ما که فقط صفای قلب را شرط هدایت و رستگاری میدانند و درویش هر منکری را که مرتکب شود مخالف دین و مذهب و باین ایمان نمیدانند! (مترجم)

(۲) یکدسته از متجدد دین بی بند و بار مانیز دزغین اینک خود را مسلمان میدانند، و تکیه مورد اعتراض یا گله واقع شوند که چرا فلان فریضه را بجای نمی‌آورید یا چرا فلان رذیله را مرتکب میشوید؟ میگویند اینها اعمال شخصی است! (مترجم)

با یکدیگر تلفیق نموده و علوم ریاضی و طبیی یونانیها را نیز بوسیله علوم تجربی در آزمایشگاهها بمرحله کمال رسانده بودند .

جوارداف کومونا (۱۱۸۷ - ۱۱۱۴ م) تمام عمرش را صرف ترجمه ۹۲ جلد تألیفات کامل عربی از جمله کتاب «قانون» ابن سینا کرد ، و این کتاب در تمام مدارس طبیی اروپا تدریس میشد .

فرانسیس بیکن روح علمی عصر جدید را در تألیف خودش «بنام اتلانیتس جدید» خلاصه کرد . آری ، کشتی انگلیسی در کرانه جزیره ای واقع در دورترین نقطه اقیانوس ساکن که مدینه فاضله در درون آن واقع شده ، و عمده افتخارش باین است که بتحقیقات و تجسسات علمی اختصاص داده شده ، لنگر انداخت . ناخدای کشتی در داخل این سرزمین مسافرن را راهنمایی میکند و میگوید :

«هدف اصلی و اساسی ما بدست آوردن معرفت و پی بردن بعلم و اسباب و همچنین دانستن و کشف کردن حرکتهای نهانی اشیاء و توسعه دادن به مرزهای حکومت بشری است تا اینکه همه چیز را بصورت امکان در آوریم ؛ یعنی همه چیز را ممکن سازیم »

دکارت طریق تکامل و پیشرفت را از بیکن آموخت و آن را اجراء کرد و از همان جانی شروع نمود که فرانسیس بیکن بآن جا رسیده بود و کاملاً فلسفه «اسکولاستیک» (قدیم) ارسطو و قرون وسطی را درهم ریخت . این دونفر برای کشف حقیقت جدید بجای اینکه بآنچه از سابق وجود داشته استدلال کنند راه تازه ای را پیوندند .

این نکته باید تصریح شود که بین تحقیقات علمی و دینی هیچگونه نا سازگاری ذاتی وجود ندارد . آیا انجیل و قرآن هر دو انسان را شریفترین مخلوق خدا نمی دانند و نمی گویند که همه مخلوقات و عناصر طبیعت بنفع او آفریده شده و همه اشیاء مسخر اراده او هستند ؟ .

اکتشاف علمای جغرافیا دران مسلمان قرنهای قبل از کریستف کلمب ، حاکی از اینکه زمین گرد است نه مسطح و حدس بسیاری از منجمین صدها سال قبل از کپرنیک مبنی بر اینکه زمین بدور آفتاب میگردد (۱) هیچوقت موجب کوچکترین تهدیدی باصالت طریقی را که اسلام برای زندگی فراهم آورده ، نگردید ؛ زیرا قرآن تعلیم میدهد که طبیعت

(۱) این معانی را بیشتر از هردانشمندی ابوریحان بیرونی تصریح کرده و حتی قبل

از اکتشاف امریکا بوجود چنان قاره ای اشاره کرده است (مترجم) .

رفیق ودوست انسان است (۱) و از اینجاست که علمای اسلام کوشش داشتند تا با طبیعت همکار و هم آهنگ باشند و احساس میکردند که بدین طریق کاملاً راحت خواهند زیست .

قیافه تنگ مادیگری در زندگی هاریشه همه مصائب تمدن غرب است

مخمسه ومصیبت ناشی از علوم طبیعی غرب اختصاصاً مربوط با کشفیات علمی نیست زیرا این اکتشافات بقدر زیادی برای بشریت سودمند و بصره او بوده است ولی چیزیکه هست قیافه محدود نظر تنگ دانشمندان مادی و گمراهی آنان باعث این مخمسه گردیده است . بعد از کپرنیک ستاره شناسان غرب انسان را بمنزله يك نقطه كوچكي تلقی کردند که روی کره کوچکی قرار گرفته و این کره یکی از ستارگان است که در میان اقیانوس بی پایان از جهان لایتناهی بدون هیچ قصد و هدفی در حرکت است و از آنجایی که خدا و فرشتگان و شیاطین بوسیله تلسکوپ های آنان دیده نمی شدند این طور نتیجه گرفتند که انسان بطور کلی در میان ماشین سرد و بیروح پیچیده جهان ؛ تنها و سرگردان است و شاید خلقت انسان نیز تصادفی و اتفاقی یا اشتباهی صورت گرفته است !

اروپائیان در نتیجه چنین افکاری ، مانند کسانی که در جهان سرگردان شده باشند ، چون دلیل محسوس و مشهودی راجع بوجود خدا که سعادت و رفاه بشر را تهیه و آماده کرده ، در دست نداشتند ، لهدا توجه به معنای واقعی و هدف نهایی حیات را امری بیهوده انگاشته و بهمان صورتیکه امروز وجود دارد ؛ طبیعت را بشکل دشمنی تلقی کردند که باید آنرا تسخیر کرد و بوسائل میکانیکی در راه بهبود و پیشرفت زندگی مادی مهار نمود .

در نظر دانشمندان علوم طبیعی از قبیل دکارت ، طبیعت جز ماشینی بیروح خالی از معنویت چیز دیگری نیست ، و این دسته از دانشمندان چنین می نگارند که همه اشیاء زنده ، منجمه انسان فقط ماده ای است ناشی از فعل و انفعالات شیمیائی ؛ و از اینجاست که دکارت میگوید : «مواد را به من بدهید : تا اینکه جهانی را بسازم » طرفداران باصطلاح «عصر نوادیت» که از نظریه نیوتن مبنی بر اینکه جهان تابع قوانین ریاضی ثابت و لا بتغیر است ، سرمست شده بودند ؛ گفتند :

کلیه عقایدیکه مخالف تجربه وحس وشهود باشد باید از میان برود .

معجزات و نبوت و وحی والهام و همچنین شعائر و تشریفات مذهبی مسخره شده و همه این

(۲) در قرآن کریم کلمه طبیعت به «فطرت و فطره الله» تعبیر شده و بدین طریق

مدهای نویسنده تأیید می شود (مترجم) .

معانی را (العیاذ بالله) خرافه انگاشتند .

ولتر میگفت : همانطور که ساعت ساز ، ساعتی میسازد ، خداوند هم جهان را آفرید و سپس آن را بحال خودش گذاشت تا کار کند ، و دیگر توجه و علاقه ای بجهان ندارد ! هیوم کلیه عقاید مذهبی را بدلیل اینکه نه با آزمایشهای علمی تطبیق میکنند و نه با عقل ، مردود میدانست و حتی بخدای مزعوم (۱) ولتر نیز حمله میکرد و میگفت :

مادیده ایم که ساعتها را میسازند ولی ندیده ایم که جهانی یا جهانی را بسازند و باز میگفت : اگر جهان موجودی میداشت . بایستی بصورت يك کارگر بسیار مقتدر غیر قابل رقابتی جلوه کند ، و هر گاه چنان خدائی وجود داشته ، حالا دیگر پس از انجام کارهایش که بیابان رسانیده از بین رفته و مرده است (!) اعم از اینکه آن خدامذکر بوده یا مؤنث (!) رب النوعی بوده یا ربه النوعی (!) یا مجموعه ای از ارباب و انواع (!) ممکن است آن آفریننده کاملاً خوب بوده یا کاملاً بد (!) یا هر دو (!) یا هیچکدام و شاید از نوع اخیر :

اظهارات «هیوم» علیه جهان آخرت بدینقرار است :

«هیچ دلیلی نداریم از این حیاتی که بر خود داریم و می بینیم سزا و جزا بایاقت و استحقاق بشر تطبیق نمیکند ، چنین نتیجه بگیریم که عالم دیگری وجود خواهد داشت که در آن عالم وضع دیگری خواهد بود .

«سودمندی و سعادت تنها معیار و محک اخلاقی است ، و خواسته های قدیم مردم (مبتنی

بر روایات و سنن گذشته) مربوط به عفت مردود شمرده میشوند .»

از این رو علم اخلاق و بحث اخلاقیات ، در عرض سایر علوم بشری فرار گرفت ، مستقل

و منفک از علوم الهی ، مانند علوم ریاضی .

فیلسوفانی امثال «دیدروا» و «روسو» در این عقیده هم رأی و همداستان بودند که :

تنها معیار و محک اخلاق ؛ مسأله سودمندی و سعادت و لذت است ، و آشکارا علیه آرزوهای اخلاقی که ارزش اجتماعی عملی و محسوسی ندارند ، بیابازده بر خاستند ؛ و تأکید میکردند که انسان بجای کوشش در کسب اخلاقیات ، باید هر چه میتواند در راه تحصیل خوشی و سعادت سعی کند ، بدون اینکه سایر افراد نوعش را از آن محروم کرده باشد و بهین مناسبت میگفتند :

هر نوع رابطه ای که با فرد ذی علاقه لذت و مسرت بدهد باید آنرا مجاز و مفید دانست ،

و بدین جهت قیودات اخلاقی قدیمی در روابط زن و مرد را نمی پسندند و آنرا خوب و درست

نمی انگاشتند (۱) بلکه فقط آن نوع لذتهائی را که مستقیماً و بلاواسطه با اجتماع صدمه

میرساند ، مردود می‌شمرند .

فیلسوفان باصطلاح «عصر نورانیت» بیشتر از این نظر طرفدار آزادی مذهب بودند که باصل مذهب بی اعتقاد و بی اعتنا بودند ، نه از جهت اینکه طرفدار اصل تساهل و مدارا باشند .

پیغمبران «عصر نورانیت» که بعقیده خودشان کلیه خطاهای احمقانه گذشته (!) را از بین برده بودند تصور میکردند که نشر علم و عقل در میان توده جمعیت بوسیله تعمیم معارف ، بهشت حقیقی را روی کره زمین ایجاد خواهد کرد و می‌گفتند :

حالا که بشر کلید جادوی علم را بدست آورده ، توانائی آنرا دارد که مقدراتش را بهر شکل بخواهد در آورد ، و از این پس آزادی و مساوات اجتماعی و اقتصادی و صلح عمومی در سراسر کره زمین حکومت خواهد کرد ، و مضمئن بودند که توسعه روز افزون دانش کلیه امراض و آلام بشری را از بین خواهد برد و عمر بشر بصورت نامحدودی طولانی خواهد شد . انقلابات تکنولوژی (فنی) و علمی در قرن بعد ؛ این ایمان جدید را درباره استحکام و کمال حیات بشری روی کره زمین ، بدون کمک قدرت ما فوق الطبیعه تأیید کرد و گفتند :

انسان حیوانی است راقی تر ، و ایمان وی بخدا و عالم آخرت و غیره محصول تصور خود او است ؛

نظربه داروین درباره انسان مبنی بر اینکه انسان از صورت‌های نازلتری ترقی کرده و باین شکل درآمده ؛ برای ارزشها میزان و معیار کاملا تازه‌ای بوجود آورد . از این دوره بعد فلاسفه جامعه بشری را جامعه‌ای دانستند که لاینقطع در حال تبدیل و تحول و آشفستگی است ؛ و بحکم اجبار بسوی مراحل پیچیده تر و عالیتری از کمال سیر میکند .

اصول تکامل حیات که بجامعه بشری اطلاق شد عناوینی از قبیل :

« مدرن - باب روز - مترقی - پیشرفته » و امثال آنرا که بسیار مطلوب مینمود

پیش آورد . مورخین نیز از این پس انسان را از طرفی محصول طبیعت و از طرفی جزئی از طبیعت انگاشتند که از مراحل نازلتری باین درجه از ارتقاء رسیده ، و گفتند :

انسان در نتیجه کوشش و رنج فراوان و مبارزه با محیط ، این مقام را احراز کرده است .

داروین فیلسوفان غرب را اقناع کرده بود که انسان نیز نوعی است از انواع حیوانات ، ولی نوع عالیتر و راقی تر از جنس پستانداران ولی فقط حیوان ؛ و پلیم جیمس ، ارزش مفهوم وجود وجدان و فکر و اراده را که معانی غیر ملموسی هستند تکذیب کرد و گفت : فکر بشر ، نتیجه غائی فعل و انفعالات شیمیائی است که بر اثر سابقه یا انگیزه‌های خارجی که روی سلسله اعصاب اثر میگذرانند ، بوجود میآید .